

در این شماره:

نقد جهان اوجالان

وضعیت دهشتناک بردگی زحمت کشان

۲۰۱۶، سال پسا - حقیقت

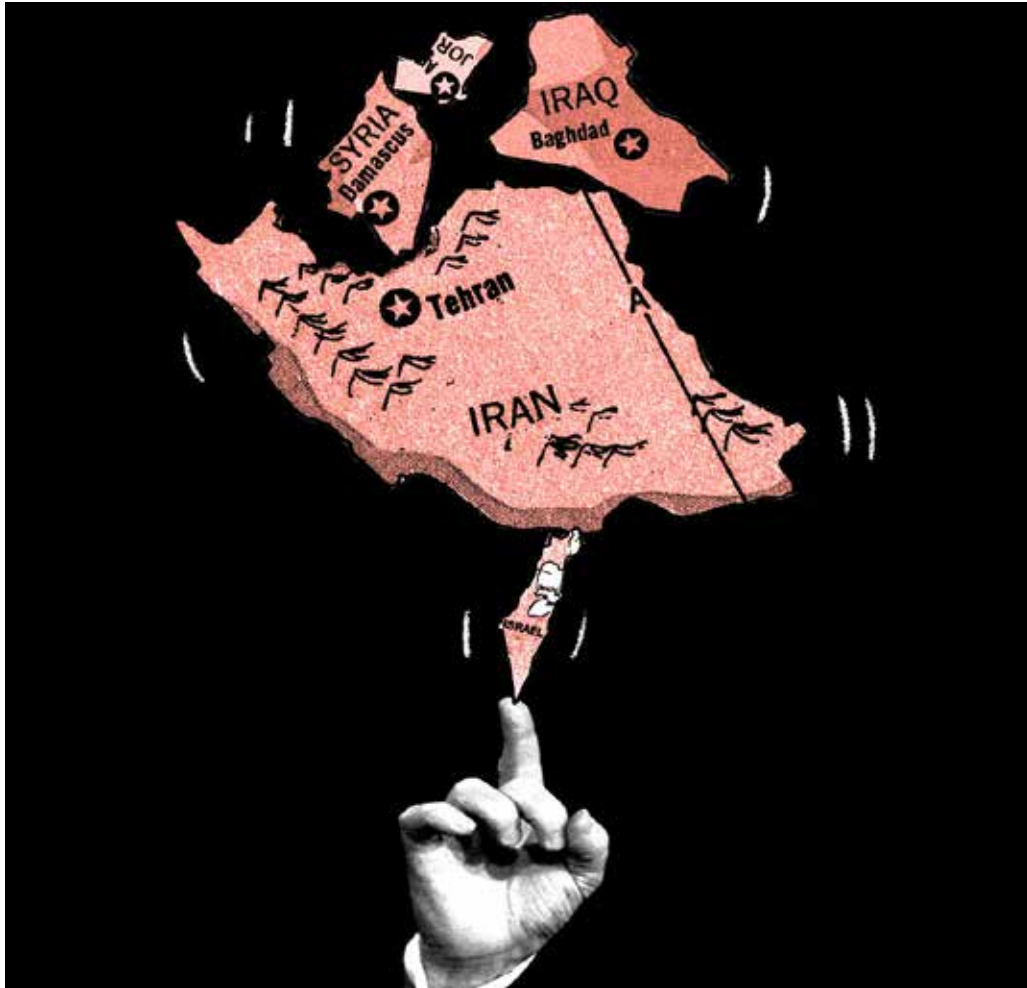
وضعیت زنان در جهان امروز و صد سال پیش در جامعه سوسیالیستی

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

آتش

آتش • شماره ۶۴ • اسفند ۱۳۹۵

email: atash1917@gmail.com



سراسرنما

فاشیسم، جنگ، ایران

با روی کار آمدن رژیم فاشیستی دونالد ترامپ در راس بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی، سایه‌ی سنگین جنگ‌های ارتجاعی، کشتارهای توده‌ای، رشد بنیادگرایی دینی، تشدید بردگی زنان و به یک کلام، ویرانی و تباهی جهانی، بیشتر شده است. خاورمیانه و ایران از این وضعیت مستثنا نیستند بلکه در چشم این توفان قرار دارند.

ترامپ و مقاماتش بارها موضع خود را در برابر جمهوری اسلامی و نیازشان به گوشمالی دادن او را طرح کرده‌اند. ماتیس (وزیر دفاع ترامپ) جمهوری اسلامی را «بزرگ‌ترین حامی تروریسم در جهان» خوانده است. در پی سفر نتانیاهو به آمریکا، او و ترامپ هر دو با زبانی به شدت نژادپرستانه و تهاجمی علیه مردم فلسطین سخن گفتند. از خطر فزاینده‌ی جمهوری اسلامی و توان نظامی‌اش برای موشک‌پرانی، نه فقط در منطقه که به‌سوی آمریکا حرف زدند و پیمان این دو دولت که سرآمد در جنگ‌افروزی و جنایت‌اند را در حمایت همه‌جانبه‌ی دولت آمریکا از اسرائیل «در برابر هر تهدیدی» تجدید کردند.

در برابر این وضعیت، ازسوی مقامات رسمی جمهوری اسلامی به جز برخی واکنش‌های پراکنده و مغشوش، عملاً سکوت اختیار شده است. برخی کارشناسان امور بین‌المللی به جمهوری اسلامی رهنمود داده‌اند که بنا به خطیر بودن اوضاع بهتر است جلوی نیروهای گریز از مرکز درونی

باید استراتژی و تاکتیک بریزند که چگونه می‌توانند از این گرداب عبور کنند و بحران‌ها را از سر بگذرانند. اما این‌که چه قدر بتوانند یا نتوانند، دست آن‌ها نیست چون شمار نیروها و تضادها و وضعیت‌هایی که مرتباً در صحنه جا عوض می‌کنند آن قدر زیاد و درهم برهم است که نه تنها فرجام این اوضاع قابل پیش‌بینی نیست که هر اشتباهی در محاسبه می‌تواند استراتژی و تاکتیک‌های مرتجعین را به ضد خود بدل کند. به همین دلیل است که باید دست‌به‌عصا راه بروند.

عامل مهم دیگر رابطه‌ی میان جمهوری اسلامی و اکثریت توده‌های مردم است. جمهوری اسلامی باید درسی دیگر نیز از تجربه‌ی سرنگونی صدام گرفته باشد. وقتی ارتش جنایت‌کار آمریکا عراق را اشغال کرد و صدام را به‌زیر کشید، اکثر توده‌های

گرفته یا رژیم ترامپ همین الگو را برای جمهوری اسلامی در نظر گرفته است. چهره‌ی جهان از زمان جنگ تجاوزکارانه‌ی آمریکا علیه عراق در سال ۲۰۰۳ تاکنون تغییرات بسیار زیادی کرده است. در همین فاصله، قدرت‌های امپریالیستی دیگر به نفوذ و گسترش بیشتری در منطقه دست پیدا کرده و جای‌پاهای محکم‌تری نسبت به آن زمان برای خود به‌دست آورده و مدعی‌اند. نیروی بنیادگرای داعش سربلند کرد و کشمکش‌ها و تضادهای منطقه را تحت‌الشعاع قرار داد و بسیاری تغییرات مهم دیگر. اما همان‌طور که برای امپریالیسم آمریکا «همه‌ی گزینه‌ها» روی میز است، برای جمهوری اسلامی و استراتژیست‌ها و متحدین جهانی و منطقه‌ای‌اش هم تعیین سیاست و نقشه‌ریزی برای رویارویی با گزینه‌های مختلف، ضرورتی حیاتی است. آن‌ها

را بگیرند و مواضع رسمی‌شان را فقط از زبان ظریف وزیر امور خارجه و «محرمانه» جلو بگذارند.

چند عامل، این سیاست جمهوری اسلامی را توضیح می‌دهد. آن‌ها از عاقبت آن‌چه ممکن است نتیجه‌ی عملی سیاست‌های جدید امپریالیسم آمریکا باشد، نگرانند. این درست است که جمهوری اسلامی هم قدرت نظامی تقویت‌شده‌ای در منطقه دارد و هم ذخائر سیاسی‌ای که می‌تواند روی آن‌ها حساب باز کند، مثلاً امکان استفاده از تضادها و رقابت‌های میان امپریالیست‌ها و مانور دادن در میان شکاف‌ها؛ اما درعین‌حال نمونه‌ی کشور عراق را جلوی روی خود دارد که در طول چند هفته امپریالیسم آمریکا رژیم صدام حسین را سرنگون و عراق را با خاک یکسان کرد. منظور این نیست که جمهوری اسلامی در آستانه‌ی آن شرایط قرار

ادامه در صفحه بعد

مردم در عراق در برابر این جنایت، حاضر به دفاع از حکومت صدام نشدند و نظاره‌گر بودند. این مساله به ماهیت رژیم فاشیستی بعث و جنایت و کشتاری که دولت صدام حسین برای سالیان علیه مردم (اعم از کرد و عرب و شیعه و سنی) مرتکب شده بود، ربط داشت. توده‌های مردم دلیل و انگیزه‌ای برای حمایت از چنین دولتی نداشتند.

استراتژیست‌های جمهوری اسلامی بی‌تردید به این قبیل رویدادها توجه می‌کنند و برایش نقشه می‌ریزند. باز هم باید تاکید کرد که منظور این نیست که چنین وضعیتی در ایران و در صورت اقداماتی جنگی علیه جمهوری اسلامی، عینا تکرار خواهد شد؛ اما جمهوری اسلامی رژیمی است که نزدیک به ۴ دهه با ستمگری و جنایت‌های بی‌حساب علیه توده‌های مردم، سر کار بوده و به‌جز استعمار و ستم، رنج و دردهای بی‌شمار چیز دیگری برای مردم به ارمغان نیاورده است. پس منطقی است که این دغدغه را داشته باشند که در برابر جنگ‌های نیابتی یا رویارویی مستقیم با آمریکا، آیا حمایت قابل اتکایی از سوی بخش‌های مختلف مردم خواهند داشت یا نه. آن‌چه امروز از سوی برخی از مقامات جمهوری اسلامی با عنوان «آشتی ملی» طرح شده همین معضل را نیز در نظر دارد. «آشتی ملی» اساسا و صرفا قرار نیست جناح‌های درون حاکمیت را «آشتی» دهد. بلکه سیاستی است برای «آشتی» دادن مردم با این رژیم و به صف کردن آنان به زیر پرچم جمهوری اسلامی. این سیاست با زمان‌های دیگری که همین شعارها را برای رای‌گیری‌های انتخاباتی اتخاذ می‌کردند، تفاوت کیفی دارد. این بار خطراتی که جمهوری اسلامی را از بیرون تهدید می‌کند جدی‌تر از هر زمان است و در چنین دوره‌هایی آن‌ها بیش از هر زمان دیگر به «حماسه‌ی حضور» و در واقع قربانی کردن مردم به پای منافع ارتجاعی خود، نیاز دارند. به‌طور عاجل به مردم و حمایت آنان نیاز دارند؛ نیازی که کم‌ترین ارتباطی با منافع اکثریت مردم ندارد و صرفا و فقط برای حفاظت و تداوم نظام طبقاتی و پوسیده‌شان است.

این وضعیت، جمهوری اسلامی را در محاصره‌های بیشتری قرار داده است. از یک‌سو زیر پایش سست شده و تلاش‌هایش برای برقراری ارتباط با امپریالیسم آمریکا که در قالب «برجام» جلو رفت، فعلا در برزخ قرار گرفته است. به‌علاوه در آستانه‌ی انتخابات است و نمی‌خواهد فضا را با شاخ و شانه کشیدن علیه رژیم ترامپ

«متشنج» کند چرا که این می‌تواند نه تنها عکس‌العمل آمریکا/اسرائیل (یا هر نیروی متحد آمریکا در منطقه) را برانگیزد بلکه در جامعه هم می‌تواند روندهای غیر قابل‌کنترلی را از درون هیئت حاکمه و یا از پایین، به جریان بیندازد. اما ازسوی دیگر، برای رویارویی با جنگی که به طرق مختلف تهدیدش می‌کند، جلب حمایت مردم از بزرگ‌ترین ضرورت‌هایی است که باید برایش چاره‌اندیشی کند.

جمهوری اسلامی یک نظام ارتجاعی وابسته به امپریالیسم است و در چارچوب روابط قدرت و سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی جهان تقسیم‌شده به امپریالیسم و تحت سلطه‌ی امپریالیسم، قرار دارد. برعکس چهره‌ای که جمهوری اسلامی از خودش در میان بخش‌هایی از توده‌ها در ایران و منطقه و جهان به نمایش گذاشته، هرگز یک نیروی ضد امپریالیسم نبود و نیست و اختلافاتش با آمریکا هیچ‌گاه برای گسست از روابط اقتصادی استعمارگرانه و سلطه‌گری سیاسی که نظم سرمایه‌داری امپریالیستی بر آن استوار است، نبوده است. برعکس! علت سرشاخ شدن‌های جمهوری اسلامی با آمریکا، فقط و همیشه برای حفظ نظام خود و برای به‌دست آوردن جایگاهی ممتاز و قابل حساب، در همین جهان کنونی تحت سلطه‌ی امپریالیسم بوده است. به‌همین دلیل است که جمهوری اسلامی در جبهه‌های مختلف، حرکت می‌کند و مانور می‌دهد. از یک‌طرف با نیروهای داعش می‌جنگد و از این جنگ برای سرکوب و تحمیق داخلی و بالا بردن بانک در قمار و روابط بین‌المللی استفاده می‌کند و از طرف دیگر با رژیم‌های ستمگر و فاشیست در منطقه مانند رژیم بشار اسد همکاری می‌کند و در دنیای پُر از رقابت‌های امپریالیستی، میان رقبای آمریکا یعنی روسیه و چین و اتحادیه‌ی اروپا، مانور می‌دهد.

جمهوری اسلامی،

جنگ، مردم

از زمانی که جمهوری اسلامی برای بسط و گسترش نفوذش در منطقه پا به جنگ کثیف و ارتجاعی در سوریه گذاشت و در کنار سایر تبه‌کاران اعم از امپریالیست‌ها و عوامل بومی‌شان و نیروهای بنیادگرای اسلامی دیوانه دست به جنایت علیه مردم سوریه زد، در میان بخش‌هایی از مردم به‌ویژه قشرهای میانی شهری، گرایش به امتیاز دادن‌هایی به جمهوری اسلامی پیدا شد. این‌ها در بمباران شهرها و روستاها و مدارس و بیمارستان‌های سوریه، «امنیت» خود را زیر سایه‌ی جمهوری اسلامی جست‌وجو کردند. در بی‌ثباتی و آشفتگی ناشی از

کل وقایعی که بخش‌های بزرگی از خاورمیانه را به خون کشانده و به تلی از خاک تبدیل کرده، پناهگاه امن خود را زیر چتر جمهوری اسلامی و سپاه قدس و سرداران نیروهای مسلح جمهوری اسلامی دیدند. زمانی که جمهوری اسلامی دست به یکی دیگر از جنایت‌هایش زد و از توده‌های فقیر افغانستانی به‌عنوان سپر انسانی در این جنگ کثیف استفاده کرد، صدای اعتراضی به‌گوش نرسید. خیلی‌ها با وجود این‌که دروغ‌بافی‌های جمهوری اسلامی مبنی بر «حفظ منافع مردم» را باور نداشتند و یا با این رژیم مخالف بودند، اما با حرف‌هایی مثل این‌که «کشور ما شبیه عراق و افغانستان و سوریه نشده» و «صبح که به خیابان می‌رویم، بمب زیر پای‌مان منفجر نمی‌شود» به‌جای مبارزه و اعتراض علیه جمهوری اسلامی، عملا با سیاست‌های ارتجاعی‌اش همراهی کردند؛ و به این ترتیب نه‌تنها نگران و دلسوز حفظ «امنیت» میلیون‌ها مردم ستم‌دیده در سوریه نشدند که امروز «امنیت» خودشان بیش از هر زمانی به‌خطر افتاده است. در بستر چنین روحیه و ایدئولوژی زشت و خودپرستانه‌ای که منفعت و موقعیت مقطعی و کوتاه‌بینانه‌ی خود را ورای «امنیت» و زنده بودن میلیون‌ها انسان دیگر قرار می‌دهد بود که جمهوری اسلامی جنگ‌هایش را به آن‌سوی مرزهایش برده و این وضعیت قرار بود موجب «امنیت داخلی» حداقل برای قشرهایی از جامعه شود. اما امروز کل این وضعیت برای طبقه‌ی حاکمه در ایران شبیه خانه‌ای بر روی شن شده و با نقشه‌هایی که رژیم ترامپ برای خاورمیانه و شکل‌دهی مجدد آن کشیده است و جمهوری اسلامی را یک آماج عمده تعریف کرده است، می‌تواند به‌ضد خود بدل شود. شکل‌گیری جنگ‌های مختلف و درهم‌برهم که نه فراسو بلکه پتانسیل آن را دارد که درون مرزهای جمهوری اسلامی را به صحنه‌ی تاخت و تاز نیروهای مختلف ارتجاعی و در راس آن‌ها خود جمهوری اسلامی، تبدیل کند، دور از انتظار نیست. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی سعی خواهد کرد که این‌بار با عنوان «دفاع ملی»، «دفاع مقدس» و امثال این‌ها حداکثر مردم را به زیر پرچم خود ردیف کند. اما یک اشتباه خطرناک را نباید دو بار تکرار کرد. اگر جمهوری اسلامی موفق به انجام این کار شود، بی‌تردید «امنیت» حداقل برای دوره‌ای غیرقابل پیش‌بینی، خواب و خیالی بیش نخواهد بود. ناامنی و آشفتگی‌های ارتجاعی بیشتری سراسر خاورمیانه و ایران را فرا خواهد گرفت که در تصور هم نمی‌گنجد و هرچه تاکنون تباهی و ارتجاع بوده

را در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر به‌همراه خواهد آورد؛ اگر مبارزه و انقلاب علیه جنگ‌افروزی‌های امپریالیسم سازمان داده نشود و اگر این مبارزه با نبرد انقلابی برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی پیوند نخورد.

امروز بسیاری از نیروهای سیاسی ایران و بخش‌های زیادی از مردم، کوتاه‌بینانه و «انشاءالله‌گره است» به وقایع جاری نگاه می‌کنند. یا دعا می‌کنند «اتفاق عجیبی نیفتاده. اوپاما رفته، ترامپ آمده. آمریکا همیشه فاشیست و جنگ‌افروز بوده است و...». این استدلال‌ات اگر ناشی از ناتوانی در درک اوضاع تغییریافته‌ی نباشد که کل جهان را تحت تاثیر قرار داده، ناشی از استیصال و انفعال سیاسی در رویارویی با این اوضاع است و ندیدن امکان و فرصت برای گشودن راهی دیگر.

اما همین اوضاع خطیر و پیچیده، فرصت‌های زیادی را مقابل روی انقلاب قرار داده است. هیئت حاکمه‌ی ایران همیشه دچار مناقشات و تضادهای درونی بوده است. فشارهایی که ازسوی رژیم ترامپ بر آنان وارد می‌شود، پتانسیل آن را دارد که این شکاف‌های درونی را عمیق‌تر کند و مهار و کنترل اوضاع به درجات زیادی از دست‌شان خارج شود. شکافی به‌مراتب عمیق‌تر و در ابعادی بسیار بزرگ‌تر از آن‌چه در سال ۸۸ شاهدش بودیم. قابلیت این را دارد که رژیم اسلامی را مجبور به جنگیدن در چندین جبهه کند. پتانسیل آن را دارد که همراه با خود تضادها و شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی درون جامعه (شکاف‌های میان فقر فزاینده با تمرکز ثروت در دست قلیلی از جامعه، شکاف مبتنی بر تبعیض و تضاد جنسیتی و ستم بر زن، شکاف مبتنی بر ستمگری ملی و...) را به‌حرکت در آورد و فعال کند و مردم در مقیاسی بزرگ وارد میدان مبارزه و مقاومت شوند. در چنین وضعیتی وظیفه‌ی ما کمونیست‌ها این است که از هم‌کنون و فعلا نه خط و سیاست و برنامه‌ی عمل انقلابی را به میان مردم و مبارزات آنان ببریم، این مبارزات را به افق بلند مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و در جهت دستیابی به جامعه‌ی کمونیستی پیوند بزنیم و تلاش کنیم تا حول یک خط و برنامه‌ی انقلابی، هم برای مبارزات مشخص و هم مهم‌تر برای برپایی جنگ انقلابی علیه جمهوری اسلامی و سازماندهی جامعه‌ی نوین سوسیالیستی، حداکثر توده‌های مردم را همراه و متحد کنیم. ■

«آتش»

و یا پایین نگاهداشتن ارزش کالا به هنگام تجارت و در جریان توزیع. برخی وضعیت اسفناک اقتصاد در کردستان را ناشی از دید امنیتی حکومت می‌دانند. می‌گویند سرمایه‌داران از این می‌ترسند که مردم کردستان استقلال خود را اعلام کنند پس سرمایه‌گذاری فایده ندارد. این غلط است. وضعیت اقتصادی کردستان ناشی از ستم ملی و حاکمیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است که یک ستون‌اش بر ستمگری ملی استوار است. به علاوه، این درست است که اوضاع زندگی توده‌های مردم در کردستان بسیار اسفناک است اما در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ و یا در مناطقی مانند بلوچستان و لرستان و... وضع بهتر از کردستان نیست. حتی در شهرهایی مانند اراک و تهران و مشهد و تبریز که صنعت رشد بیشتری داشته ما شاهد بیکارسازی عظیم کارگران و نپرداختن مزد کارگران برای ماه‌ها هستیم.

برخی در مقابل نظر ما مبنی بر ضرورت سرنگون کردن نظام طبقاتی جمهوری اسلامی از طریق جنگ انقلابی و کسب قدرت سیاسی می‌گویند که فایده ندارد به جایی نمی‌رسد و اوضاع در اثر جنگ بدتر می‌شود. این‌ها نمی‌بینند که جنگ‌های ارتجاعی امپریالیست‌ها و مرتجعین در جریان است. جنگ انقلابی که بر آگاهی کارگران و زحمتکشان و دیگر ستمدیدگان استوار بوده و هدفش رسیدن به جامعه‌ای باشد که بر بهره‌کشی انسان از انسان نقطه‌ی پایان می‌گذارد، در واقع به جنگ‌های ارتجاعی هم خاتمه خواهد داد. ■

کاوه اردلان

پانویس:

۱. این طرح به پایان رساندن پروژه قطار تهران/ کرمانشاه در آخر همین سال است. یعنی ۱ ماه دیگر! اما به جز مسافر این قطار قرار است که چه چیز را حمل و نقل کند؟ کالا! همان کالاهایی را که تجار و توده‌های محلی اگر جابه‌جا کنند اسمش می‌شود قاچاق ولی اگر برادران قاچاقچی دولت انجام دهند می‌شود تجارت در خدمت اقتصاد مقاومتی!

وضعیت دهشتناک بردگی زحمتکشان در جمهوری اسلامی



می‌گیرد اما در بسیاری مناطق مانند کردستان، هزاران نفر بایستی همانند برده کار کنند. در این میان، بسیاری از لزوم احیای کشاورزی در مناطق مرزی و یا ایجاد شرایط کار برای کولبران صحبت کردند اما میان حرف و عمل هزاران فرسنگ فاصله است. و مهم‌تر این‌که فقط یک اقتصاد با برنامه‌ی سوسیالیستی می‌تواند تولید (نه سرمایه‌گذاری) را به شکل موزون و با توجه به استعدادهای هر منطقه هم در صنعت و هم در کشاورزی رشد بدهد. به‌طور مثال، هم‌اکنون در کردستان، صنایع تبدیلی بسیار کم است و دور از مراکز تولید فرآورده‌های کشاورزی قرار دارد. به‌همین خاطر بسیاری از فرآورده‌ها مانند محصولات باغات یا جالیزها تلف شده و کشاورز مجبور می‌شود آن را به قیمت بسیار ارزان بفروشد. در نتیجه، شاهد رها کردن زمین‌ها و مهاجرت به شهرها و متروکه شدن روستاها هستیم. بیش از سی سال است که بخشی از مردم کردستان مجبور شده‌اند در منطقه‌ی مرزی به کار قاچاق روی بیاورند. این خصلت سرمایه‌داری است که فقر را در یک سو و ثروت را در سوی دیگر انباشت می‌کند. سرمایه‌دار، هزاران کارگر بیکار را به چشم یک کالای بی‌مصرف اضافی نگاه می‌کند یا به چشم ارتش ذخیره‌ی کار برای پایین نگاهداشتن ارزش نیروی کار

که جمهوری اسلامی با هزاران کولبر که از سر ناچاری این کار را می‌کنند برخورد می‌کند و تا به حال ده‌ها نفر از این مردم زحمتکش در نتیجه‌ی تیراندازی مأمورین مرزی به قتل رسیده‌اند. تصاویر ویدیویی در یوتیوب موجود است که نشان می‌دهد مأموران فاشیست مرزی حتی برای این‌که کار کولبران سخت‌تر شود قاطرها را هم می‌کشند. گفته می‌شود که قاطر هم‌اکنون در مناطق مرزی بین چهار تا هشت میلیون تومان قیمت دارد و قیمت اجاره کردن آن هم بسیار زیاد است. صاحب باری که کولبر برایش کار می‌کند حساب منفعت خودش را می‌کند و به‌همین خاطر حاضر نیست که ریسک کند و از قاطر استفاده کند. چند کیلومتر آن‌سوتر، صاحب‌کاران پولدارتر با استفاده از ماشین‌های باری با پرداخت رشوه‌های کلان به مأموران ایست‌های بازرسی و پایگاه‌ها مقادیر بسیار زیادی از بار را به‌سرعت به شهرهایی مانند بانه می‌رسانند و سودی به جیب می‌زنند. کار کولبر مانند کار بردگان چند صد سال پیش است که اماکنی مانند اهرام مصر را ساختند اما اینان رنج روحی بیشتری می‌برند چون مشخص است که در جهان کنونی با سطح تکامل نیروهای مولده تجارت کالا که یک ستون اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری است در مقیاس میلیونی با قطار و کامیون و هواپیما صورت

اخیرا به دنبال سقوط بهمن در منطقه‌ی مرزی کردستان ایران در نزدیکی شهر سردشت تعدادی از کولبران جان باختند. به دنبال این فاجعه، توجه بسیاری از رسانه‌های خبری بار دیگر به وضعیت زندگی در مناطق مرزی و معضلات مردم کردستان از جمله فقر و بیکاری و کولبری جلب شد.

کمی بعد، گزارش «ژیار گل» خبرنگار تلویزیون بی‌بی‌سی از منطقه‌ی مرزی نزدیک سردشت و مصاحبه‌ی وی با چند کولبر، گوشه‌ای از رنج و دهشت کار و زندگی چند تن از آنان را رسانه‌ای کرد. تن‌کاهنده‌ترین بخش این گزارش، مصاحبه‌ای بود که ژیار گل با یک پیرمرد هفتاد ساله انجام داده بود. پیرمرد با گونه‌ای یادکرده ناشی از سکنه‌ی مغزی و همچنین چرک دندان که به‌تازگی گرفتار آن شده بود در مقابل دوربین ظاهر شد. او با لهجه‌ی شیرین کردی از فقر مفرطی که گرفتار آن شده و مجبور شده که برای چند صد هزار تومان به کولبری

بپردازد صحبت کرد. او گفت که به‌تازگی دچار سکنه‌ی مغزی شده و در همین حال یکی از فرزندانش به علت بیماری به عمل جراحی نیاز دارد که هزینه‌اش حدود شصت میلیون تومان است. دوربین، باری را که قرار بود او بر کول حمل کند و پس از گذر از معابر سخت کوهستانی چند کیلومتر آن‌سوی مرز داخل خاک ایران تحویل بدهد را نشان داد. تعداد بیست لاستیک خودرو با وزن تقریبی صد و بیست کیلو! خبرنگار برای این‌که ببیند آیا می‌تواند بار را بر پشتش حمل کند به زیر بار رفت اما حتی نتوانست بر سر پا بایستد و مجبور شد بار را به زمین بیندازد. این گزارش و مصاحبه شرایط بردگی کولبری که در قدیم به آن حمالی می‌گفتند را نشان داد. انعکاس وسیع این گزارش در رسانه‌های خبری مسئولین حکومتی و نمایندگان کردستانی مجلس را به واکنش واداشت. در رسانه‌های جمعی مانند تلگرام و فیس‌بوک هم خبرش پخش شد. برخی ساده‌انگاران پرسیدند که خوب چرا کولبران برای کار به جاهایی مانند تهران که کار "زیاد" است نمی‌روند؟ برخی گفتند که چرا برای حمل بار از قاطر استفاده نمی‌کنند؟ برخی دیگر گفتند مهاجرت کنند به کشورهای دیگر و کسانی هم از اجرای برخی طرح‌ها تا پایان سال صحبت کردند.^۱ سال‌هاست

معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

فصل سوم. بخش اول

نام کتاب: نقد جهان اوجالان

نویسنده: صلاح قاضی زاده با همکاری امید بهرنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵

نقد جهان اوجالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م.ل.م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوجالان رهبر در حیس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. کتاب شامل یک مقدمه و یک نتیجه گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول و دوم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این جا به معرفی بخشی از فصل سوم می پردازیم. در شماره‌ی آینده نیز بررسی فصل سوم را پی خواهیم گرفت.

عنوان فصل سوم:

دولت و «کنفدرالیسم دموکراتیک»:

تن زدن از انقلاب و تن دادن به وضع موجود



خصلت استثمارگرانه و ستمگرانه یافت و به شکل گیری دولت به عنوان ارگانی منتهی شد که استثمار و ستم را از سوی اقلیت صاحب ابزار تولید و کنترل کننده‌ی تولید، بر اکثریت تولیدکنندگان مستقیم اعمال می کند. دولت این ستم و استثمار طبقاتی را سازمان می دهد و منافع آن اقلیت را از راه های غیر اقتصادی یعنی سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی نیز تأمین می کند.

انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت با اتکا به مطالعات انسان شناسی و مردم شناسی نشان داد که دولت در تاریخ تقریباً دو میلیون ساله‌ی نوع انسان، پدیده‌ای نوظهور است و عمر آن چند هزار سال بیشتر نیست و عروجش با تولد خونین نظام طبقاتی و تقسیم جامعه به طبقات پیوند خورده است. انگلس نشان داد که چگونه شکل گیری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به تکوین طبقات در جامعه منجر شد و چگونه این مساله با همزونی حق پدرباری و مسأله‌ی کنترل بر فرزندان و خانواده‌ی تک همسر (تک

به گونه‌ای واقعی یعنی ماتریالیستی و دیالکتیکی و بر پایه‌ی شالوده‌های تولید مادی جامعه تبیین کرد. مارکس و انگلس تحلیل کردند که انسان‌ها برای بقا و تولید زندگی مادی خویش وارد همکاری و مرآوده‌ی تولیدی با یکدیگر می شود و جامعه را به وجود می آورند. آن‌ها با تحلیل حرکت جامعه و روابط حاکم بر آن اثبات کردند که تمام تمایزات طبقاتی، تمایزات اجتماعی و رومبای سیاسی و فرهنگی آن، برخاسته از شالوده‌های اقتصادی جامعه‌اند و کلید فهم ساختار اجتماع انسانی نیز در فهم این شالوده‌های اقتصادی جامعه یعنی تقسیم اجتماعی کار و روابط تولید است.

منظور مارکس اما از اقتصاد نه تولید اقتصادی به معنای متداول کلمه بلکه به معنای خصلت روابطی است که انسان‌ها در تولید و بازتولید نیازهای مادی خود با یکدیگر برقرار می کنند. یعنی «تقسیم کار اجتماعی». پدیده‌ی دولت نیز برخاسته و بخشی از چنین تقسیم کار پایه‌ای است. تقسیم کار البته در جوامع ماقبل طبقاتی نیز وجود داشت اما با ظهور طبقات،

«دولت» را مربوط به سر بلند کردن تمایزات طبقاتی در جامعه‌ی بشری می داند و آن را ثابت کرده است. اما خواننده‌ی آثار اوجالان از توضیحات وی درباره‌ی چگونگی به وجود آمدن دولت نخواهد فهمید این شر کبیر در چه فرایند و بستر اجتماعی دامن گیر انسان شد و اساساً چرا پدیده‌ی دولت در زندگی انسان ظهور کرد؟ تصویر اوجالان از برآمدن دولت و سلسله مراتب قدرت در جامعه‌ی انسانی بسیار شبیه داستان هیوط آدمی در کتاب‌های مقدس است. گویی دولت گناه بزرگی بود که به واسطه‌ی حس خبیث قدرت طلبی، ناگاه دامن انسان را گرفت و بشر با درغلطیدن به ورطه‌ی قدرت طلبی و نیرنگ و فریب، از بهشت جامعه‌ی طبیعی و اخلاقی رانده شد و با زدودن ظلمت دولت است که بار دیگر می توان به همان بهشت برین باز گردد. این تصور از برآمدن و موجودیت دولت در فرمول بندی‌های پژاک نیز تکرار می شود.

تفاوت مارکسیسم با تمام تئوری‌های اجتماعی پیش از آن در این است که برای نخستین بار، تاریخ جامعه را

این فصل ضمن نقد و بررسی نقطه نظرات اوجالان پیرامون مسأله‌ی دولت و بدیل پیشنهادی او و مقایسه‌ی آن با نظریه‌ی مارکسیستی دولت، نشان می دهد که درک اوجالان از چیستی دولت و علت به وجود آمدن آن در طول تاریخ اجتماعی بشر، بازتاب واقعیت نیست و مضاف بر آن، راه کار پیشنهادی اش فارغ از نیت هر کس به تحکیم دولت‌های ارتجاعی حاکم منتهی می شود.

طرفداران اوجالان نظریه‌ی «کنفدرالیسم دموکراتیک» او را نقدی بر دولت و دولتگرایی می دانند. اما نقد دولت توسط اوجالان و بدیل پیشنهادی اش هرگز چیز جدیدی نیستند. شکل‌های متنوعی از آن در سطح جهان و از سوی جریانات مختلف سیاسی مانند آنارشیست‌ها، زاپاتیست‌ها در مکزیک و برخی از مارکسیست‌های سابق مانند آن بادویو و تونی نگری تدوین شده‌اند. خود اوجالان می گوید نظراتش در مورد دولت و بدیل دموکراتیکش را از آرای موری بوکچین، آنارشیست آمریکایی اخذ کرده است.

مارکسیسم، به وجود آمدن نهاد

۲۰۱۶، سال پسا-حقیقت



فاشیستی خود استفاده کرده است. او «گرمایش جو زمین» را یک دروغ می‌خواند. دونالد ترامپ آن قدر در مورد «بازگرداندن مشاغل» به آمریکا دروغ گفته است که یکی از رهبران سندیکاهای صنایع فولاد گفت، ترامپ تا بن دندان دروغ می‌گوید. ترامپ شروع به حملات توتیتری به وی کرد و او باش اینترنتی را علیه او شوراند که در فضای مجازی او را لینچ کنند. در واقع، بسیج او باش متعصب حول دروغ یکی از شاخص‌های ساختن جنبش‌های فاشیستی است. ادعاهای او مبنی بر این که مهاجرین مکزیک «متجاوز» و «مجرمین خطرناک» هستند، میلیون‌ها نفر از مردم سیاه و لاتین «به‌طور غیرقانونی رای داده‌اند» و ادعاهای بسیار دیگر وی صرفاً دروغ‌های شادخاری هستند برای هراساندن و به هیجان آوردن پیروانش. او پیروانش را تعلیم می‌دهد که شیوه تفکر و معرفت‌شناسی معینی داشته باشند و از دریچه آن به جهان بنگرند. (معرفت‌شناسی یا اپیستمولوژی: تئوری کسب دانش یا شناخت در مورد پدیده‌ها و این که چه چیزی حقیقت هست یا نیست) در عصر اینترنت، نیروی فاشیستی این‌گونه سازمان یافته و سمت و سو داده می‌شود و ترامپ این کار را طوری انجام می‌دهد که بتواند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند.

حملات ترامپ به حقایق اثبات‌شده در مورد گرمایش زمین به اذیت و آزار دانشمندان بسط یافته است به طوری که در کنفرانس بین‌المللی «اتحادیه زمین‌شناسان آمریکا»^۲ (۱۷ دسامبر ۲۰۱۶، سانفرانسیسکو) که بیست و شش هزار تن از دانشمندان

ادامه در صفحه بعد

سال ضدیت با علم، سال ترویج تاریک اندیشی و دروغ برای انسجام بخشیدن به یک جنبش توده‌ای فاشیستی. سال ۲۰۱۶ میلادی سال انبوه و انباشت رنج‌های چند میلیارد انسان روی کره زمین و فغان خود کره زمین بود. سال رخدادهایی که طلایه‌دار تبه‌کاری‌ها و جنایت‌های بیشتر و بی‌سابقه‌تر نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و قدرت‌های حاکم بر این جهان هستند. سالی که با صدای بلندتری به بشریت نهیب زد باید راهی دیگر برگزیند. در این سال، جنایت‌های نظام سرمایه‌داری بیان فشرده خود را در انتخاب یک فاشیست به ریاست جمهوری آمریکا یافت. کسی که از مهاجرین، سیاهان و زنان و خارجی‌ها متنفر است و وعده نابودی هرچه بیشتر محیط زیست را داده و علم را دروغ می‌خواند و اکنون کلیددار سلاح‌های هسته‌ای امپریالیسم آمریکا است.

در سال ۲۰۱۶ دهشت‌آفرینی‌های نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و قدرت‌های حاکم بر جهان، آن چنان با دروغ و خرافه و خرافه‌پرستی درهم آمیخت که لغت‌نامه آکسفورد واژه‌ای درخور برای تعریف این سال انتخاب کرد و آن را سال «پسا-حقیقت»^۱ نامید. پسا-حقیقت را این‌گونه تعریف کرد: صفتی که «ناظر بر شرایط یا معرف شرایطی است که در شکل‌گیری افکار عمومی، واقعیت‌های عینی کم‌تر از توسل جستن به احساسات و ایمان فردی، تاثیر دارند.»

یکی از عناصر دنیای پسا حقیقت، تولید اخبار ساختگی و دروغ است. جنبش فاشیستی دونالد ترامپ به‌وفور از جعل اخبار برای بسیج و انسجام بخشیدن به جنبش

طبقات تکوین یافته و عمل کرده است. مارکس، فرایند تغییر بنیادین در جامعه‌ی امروز و فرایند رها شدن از قید و بند دولت را منوط به «دو گسست» و محو و نابودی «چهار کلّیت» کرد. یعنی گسست از کلیه‌ی اشکال کهنه‌ی مالکیت و گسست از کلیه‌ی افکار کهنه؛ محو کلیه‌ی تمایزات طبقاتی، محو کلیه‌ی روابط تولیدی که این تمایزات را به‌وجود می‌آورد، محو کلیه‌ی روابط اجتماعی برخاسته از این روابط تولیدی، بالاخره محو کلیه‌ی افکاری که از این روابط برخاسته و نگهبان و حافظ آن هستند.

نویسنده در نتیجه‌گیری‌های خود تاکید می‌کند، نوع نگاه به مقوله‌ی دولت و کسب قدرت سیاسی، معیار خوبی برای قضاوت در میزان انقلابی بودن یا نبودن یک جریان و نیروی سیاسی است. زیرا در هم شکستن تمام عیار ماشین دولتی ارتجاع حاکم در قلب هر انقلابی به‌ویژه تنها انقلاب واقعی عصر ما یعنی انقلاب کمونیستی قرار دارد. در واقع، نظریه‌ی «کنفدرالیسم دمکراتیک» اوجالان پوششی است برای تن دادن به دولت‌های حاکم و نظام فرمانروایی سرمایه‌داری امپریالیستی در منطقه‌ی خاورمیانه. حتی اگر نیت چنین نباشد اما در عمل راه به آن می‌رسد. ■

«آتش»

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه،
فرستادن تجارب مستقیم
و حکایت رنج‌ها، با اظهار
نظر نقادانه و پیشنهاد،
با ارسال طرح و عکس
و آثار هنری نگارشی.
به پخش «آتش» به
وسیع‌ترین شکل ممکن و
به شیوه‌های مناسب کمک
کنید.

email:

atash1917@gmail.com

weblog:

n-atah.blogspot.com

نقد جهان اوجالان ...

شوهر) و فرودست شدن تاریخی جنس زن همراه شد.

به عبارتی پروسه‌ی شکل‌گیری طبقات و دولت بر خلاف تصور اوجالان و طرفدارانش، فرایندی صددرصد آگاهانه و انتخابی نبود. جوامع ابتدایی در گذار به جامعه‌ی طبقاتی روند خودبه‌خودی و پیچیده‌ای از ضرورت‌های مادی و تصادف را پشت سر گذاشتند که البته برخی ابعاد آن هنوز برای علم تاریخ مبهم و تاریک است. اما هر چه بود به سوخت و ساز مادی جامعه و در پاسخ به تضادها و ضرورت‌های مشخص برآمده از سطح رشد نیروهای تولیدی و تقسیم کار در سطح جامعه، مربوط بود.

از اوجالان و هوادارانش باید پرسید چرا دولت در برخی از تیره‌ها و قبایل زودتر از سایرین تشکیل شد؟ لابد طبق منطق ایشان باید نتیجه گرفت که چون روح خبیث دولت زودتر به سراغ آن قبایل رفت و ویروس قدرت‌خواهی یا خرد تحلیلی در آن‌جا زودتر شیوع پیدا کرد و مردان حقه‌باز نیرومند نیز در آن‌جا زودتر دست به کار شدند. حال آن‌که پاسخ مارکسیستی (یعنی، پاسخ منطبق بر واقعیت) به این پرسش چنین است که این روابط اجتماعی و مادی مشخص و سطح معینی از تولید و تقسیم اجتماعی کار و ظهور طبقات و فرودستی زن نسبت به مرد بود که به شکل‌گیری پدیده‌ی دولت در برخی از اقوام و تیره‌ها و قبایل زودتر از دیگران و زودتر از سایر مناطق پا داد. به عبارت دیگر خود دولت، معلول پدیده‌ی دیگری است به نام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و این مالکان ابزار تولید بودند که جهت تضمین انحصارشان بر مالکیت و حفظ و حراست از آن یا به قول انگلس نهادینه کردن و جاودانی کردن آن، پدیده‌ای به نام دولت را ساختند و به مرور زمان آن را تکامل دادند. دولت، اجبار و زوری است که توسط یک طبقه‌ی خاص و در جهت منافع آن طبقه علیه دیگر طبقات اعمال می‌شود و در هر دوره از تکامل نظام اجتماعی، شکل آن منطبق است با شیوه‌ی خاصی از تولید اجتماعی و روابط تولیدی حاکم برای حفظ منافع طبقه‌ای که قدرت اقتصادی را در انحصار داشته است.

بنابراین حل معضل دولت، حل معضل سازمان اجتماعی بشر است که چند هزار سال بر پایه‌ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تقسیم جامعه به

واقعیت کمونیسم چیست؟

وضعیت زنان در جهان امروز و صد سال پیش در جامعه سوسیالیستی

در مورد سقط جنین اعمال می‌شود. این تحولات صد سال پیش از این تحت یک کشور سوسیالیستی رخ داد. در آن زمان در بسیاری از کشورهای اروپایی زنان حق رأی نداشتند و تا چند سال پیش از آن دولت آمریکا زنان مبارزی را که خواهان حق رای بودند دستگیر و شکنجه می‌کرد. دولت سوسیالیستی شوروی اولین کشوری بود که روابط همجنس‌گرایی را آزاد اعلام کرد و همه ملل شوروی از برابری در همه زمینه‌ها برخوردار شدند. در حالی که در همان سال، در ایالات متحده آمریکا حتی ازدواج یک مرد رنگین پوست با زن سفید مجازات زندان داشت.

در اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ در جمهوری‌های آسیای میانه که بخشی از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بودند مبارزات توده‌ای علیه سنت‌های پدرسالارانه که قوانین شریعت اسلام بخشی از آن بود، به راه افتاد. زنان این مناطق قوانین شریعت، ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده و سنت مهریه را به چالش گرفتند و دولت سوسیالیستی از زنان و مردان روشن‌بینی که درگیر این مبارزه شدند پشتیبانی کرد و در مواقع خود مشوق این مبارزات شد. در مواردی درگیری‌ها بسیار حاد می‌شد و سازمان‌گران مبارز مورد حمله نیروهای عقب‌مانده اسلام‌گرا قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۲۷ سازمان‌های زنان که در این مدت قوی شده بودند، شورش مهمی علیه حجاب به راه انداختند. چون حجاب هیچ نیست جز یک ابزار ستم‌گرانه علیه زنان، ابزار کنترل پدرسالارانه زنان، پوشاندن و خدشه‌دار کردن هویت و چهره انسانی زن.

ادامه در صفحه بعد

جهان امروز فقط جنگ‌هایی که از زمین و هوا و دریا انسان‌ها را درو می‌کند و زندگی شان را ناامن و بی‌ثبات می‌کند نیست. نیمی از جمعیت بشر حتی در غیاب جنگ هم درگیر جنگ‌اند. خشونت‌های که امروز زنان در هر گوشه دنیا تجربه می‌کنند بی‌سابقه است. اما در جوامع سوسیالیستی قرن بیستم در شوروی و چین صدها میلیون زن از خشونت جسمی و روانی به دست دولت، مرد، خانواده و طایفه و دین رها شده و ضربات عظیمی بر نابرابری اجتماعی زده بودند.

شوروی سوسیالیستی

(۱۹۵۶-۱۹۱۷)

انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ (صد سال پیش) تحت رهبری لنین به پیروزی رسید و اولین دولت سوسیالیستی تاریخ را بنا کرد. این دولت، در همان حال که درگیر نبرد مرگ و زندگی بود، انقلاب اجتماعی را پیش می‌برد. شکستن زنجیرهای انقیاد و بردگی زنان یکی از برجسته‌ترین آن‌ها بود. انقلاب اکتبر به سرعت کل نظام کلیسایی ازدواج را که مبنای آن اقتدار مرد بر زن و کودکان بود لغو کرد. طلاق را آسان کرد. اصل دستمزد یکسان در برابر کار یکسان به اجرا در آمد. خدمات رایگان در زایشگاه‌ها برقرار شد. در روزنامه‌ها و مدارس بحث‌های پر محتوا و داغی درباره نقش‌های جنسیتی، ازدواج و خانواده به جریان افتاد. داستان‌های علمی-تخیلی که روابط اجتماعی جدیدی را تجسم می‌کردند به نگارش درآمدند.

اتحاد شوروی نخستین کشور بود که سقط جنین را قانونی کرد. این در حالی است که در کشورهای اروپایی و به‌ویژه در آمریکا همین امروز هزار و یک محدودیت قانونی و مذهبی

* ما ارزش‌های ام‌آی‌تی را در مورد گفتمان و تبادل افکار باز و محترمانه از سوی طیف‌های متنوع فکری، مذهبی، طبقاتی، فرهنگی و افق‌های سیاسی تایید می‌کنیم.
* ما از اصول روش علمی، پژوهش عینی مبتنی بر واقعیت و خرد حمایت می‌کنیم. علم، منافع خاص نیست؛ اختیاری هم نیست. علم یک عنصر اساسی در این امر است که ما به‌عنوان جامعه سخت‌ترین چالش‌های مقابلمان را چگونه تحلیل، درک و حل می‌کنیم.

درهای ما برای هر عضو این نهاد که ممکن است احساس ترس یا ستم کند باز است و آماده کمک هستیم. ما عهد می‌کنیم با کلیه دانشجویان، استادان، کارکنان، پژوهشگران پست-دکتر و اداره‌کنندگان دانشگاه برای دفاع از این اصول در دوره‌ای که در پیش است همکاری کنیم...

«برای این‌که بشریت به ورای وضعیت امروز گذر کند؛ وضعیتی که در آن "زور حرف آخر را می‌زند" و در نهایت همه‌چیز توسط روابط زمخت قدرت تعیین می‌شود، باید نسبت به شناخت پیدا کردن از مسایل، رویکردی (معرفت‌شناسی‌ای) در پیش گرفته شود که بتواند تشخیص دهد که واقعیت و حقیقت، پدیده‌هایی عینی هستند و طبق "روایت‌های متفاوت عوض نمی‌شوند و وابسته به "روایت‌های متفاوت نیستند؛ که واقعیت و حقیقت برحسب این‌که پشت یک ایده یا "روایت" چه قدر "آتوریته" نهفته است یا یک ایده و "روایت" خاص چه قدر می‌تواند قدرت و نیرو به میدان آورد، تغییر نمی‌کنند. در واقع در پیش گرفتن چنین رویکردی یکی از الزامات این گذر است.» (اواکیان، بیسیکس ۴:۱۰) (تاکیدات از ش.گ)

شهره گروسی

پانویس:

1. Post-truth
2. The American Geophysical Union
3. Naomi Oreskes
4. Merchants of doubt
5. mitvalues.org

آتش

ژئوفیزیک زمین و سیارات در آن شرکت داشتند، وکلای این اتحادیه اوراق راهنما در میان دانشمندان پخش می‌کردند که در صورت مواجه شدن با اذیت و آزار سیاسی و تهدیدات قانونی از سوی رژیم ترامپ، چه باید بکنند. نیروهای ترامپ اعلام کرده‌اند ماهواره‌های ایالات متحده را که در مورد تغییرات جوی برای کل جهان آمار جمع‌آوری می‌کند، تعطیل خواهند کرد. این اقدامات دور از انتظار نیست و بخشی از سیاست جنبش فاشیستی ترامپ برای تحمیل جهل و تاریک‌اندیشی و حاکمیت فاشیستی‌اش است.

در مقابل حملات رژیم ترامپ به علم و حقیقت، بسیاری از دانشمندان در حال سازماندهی مقاومت هستند. در روز اول این کنفرانس بیش از ۴۰۰ تن دست به تظاهرات زدند. دانشمندان این شعارها را حمل می‌کردند: «نه به لوله نفتی داکوتا»، «گرانش، دروغ است!!»، «بیخ دستور کار ندارد، فقط آب می‌شود»، «علم، واقعیت است».

ناومی اورسکس^۲، دانشمند زمین و سیارات نیز در این اعتراضات شرکت داشت. وی نویسنده کتاب «سوداگران شک»^۳ است که مستندی به همین نام و بر پایه تحقیقات منتشرشده در این کتاب ساخته شده است. او در این کتاب، روش کمپانی‌های عظیم نفتی در ترویج دروغ علیه حقایق اثبات‌شده راجع به گرمایش زمین را افشا می‌کند. در این کنفرانس، ناومی اورسکس گفت: «علم و سند در خطر است. وظیفه ماست که از آن حفاظت کنیم.»

در اقدامی دیگر، ۴۰۰ تن از پروفیسورهای دانشگاه «ام‌آی‌تی» (انجمن تئوری تکنولوژی ماساچوست) نامه سرگشاده‌ای علیه ترامپ منتشر کردند.^۴ آنان نوشتند ترامپ، «کسانی را به مقام قدرت انتصاب می‌کند که از نژادپرستی، زن‌ستیزی، تعصب دینی حمایت کرده و اجماع گسترده‌ی علمی در مورد تغییرات جوی را انکار می‌کنند.»

و در ادامه می‌نویسند: ما استادان دانشگاه ام‌آی‌تی بر اصول زیر تاکید می‌گذاریم:

* ما بی قید و شرط هر شکل از تعصب، تبعیض، خطابه‌ها و اعمال نفرت‌انگیز علیه هر نژاد، جنسیت، هویت جنسیتی، گرایش جنسی، مذهب، خاستگاه ملی، ناتوانی جسمی، شهروندی، افکار سیاسی، موقعیت اقتصادی اجتماعی، موقعیت سرباز کهنه یا مهاجرت هر احدی را رد می‌کنیم.



واقعیت کمونیسم، وضعیت زنان ...

چین سوسیالیستی

(۱۹۷۶-۱۹۴۹)

گسسته شدن زنجیرهای انقیاد زنان چین و رهایی آنان سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این کشور در سال ۱۹۴۹ آغاز شد. یعنی در جریان «جنگ طولانی‌مدت خلق» که از سال ۱۹۲۸ در روستاهای چین تحت رهبری حزب کمونیست چین جریان داشت.

یکی از اهداف مهم انقلاب چین از بین بردن نظام پدرسالاری بود. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون، از همان آغاز مبارزه انقلابی، در تئوری و عمل به این مساله پرداخت و زنان را به شورش برانگیخت تا خود را از «قیود چهار اقتدار» یعنی، «اقتدار دولت، اقتدار دین، اقتدار پدر، اقتدار خانواده» رها کنند.

آزادی زنان بدون مبارزه قاطع و مستمر علیه دین و اخلاق دینی ممکن نبود زیرا دین کنفسیوسی این چهار اقتدار را مشروعیت می‌بخشید و آن را ستون جامعه می‌دانست. حزب کمونیست چین علیه دین، به‌عنوان تکیه‌گاه مهم طبقات استثمارگر و دولت حاکم مبارزه می‌کرد. این امر به‌ویژه در دهه‌ی ۱۹۳۰ (دهه ۱۳۱۰

شمسی، نزدیک به ۸۰ سال پیش) در مناطق آزادشده روستایی در پیشبرد جنبش انقلابی و آزادی زنان نقش مهمی بازی کرد. مبارزه برای رهایی زنان بدون مبارزه علیه دین و پدر و خانواده ثمربخش نبود. مائوتسه دون از همان ابتدا انقلاب چین را بر این اصل استوار کرد که به افکار عقب‌افتاده توده‌های مردم نباید کرنش کرد بلکه رهایی توده‌ها نیازمند ضربه زدن به افکار سنتی و ارتجاعی است. این کار، نرم و راحت نبود. روستاییانی که قانون طلاق و تقسیم سرانه‌ی زمین را ضد دین می‌دانستند، برخلاف منافع طبقاتی خود علیه حزب کمونیست کار می‌کردند و حتا بسیاری از کادرهای حزب را به قتل رساندند. با این وجود، حزب در مقابل افکار ارتجاعی توده‌ها به صرف آن‌که تحت ستم هستند عقب‌نشینی نکرد.

در جریان انقلاب ارضی (که بخشی از برنامه انقلاب بود) زمین میان دهقانان فقیر و بی‌زمین و به‌طور برابر بین زن و مرد تقسیم شد. دولت انقلابی در مناطق پایگاهی، قانون جدید ازدواج را تصویب کرد که به قانون طلاق معروف شد. زیرا، در پی آن زنان روستایی که به زور ازدواج کرده یا به دلیل اقتصادی وابسته به شوهر بودند، هم زمین گرفتند و هم طلاق. در سال ۱۹۴۳ مائوتسه دون در گزارشی

به کنگره ملی حکومت‌های شورایی گفت، نظام جدید ازدواج «یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های تاریخ بشر است» اما تاکید کرد، آزادی ازدواج زمانی تضمین خواهد شد که زن و مرد هر دو آزادی سیاسی و اقتصادی به‌دست آورده باشند.

در سال ۱۹۵۰ یعنی به فاصله چند ماه پس از پیروزی انقلاب و استقرار دولت جمهوری خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست چین، دو قانون هم‌زمان تصویب شد. قانون اصلاحات ارضی و قانون ازدواج. در واقع این دو قانون در طول جنگ درازمدت خلق در مناطق آزاد شده و تحت حکومت‌های شورایی عملی می‌شد که پس از پیروزی سراسری و استقرار دولت سوسیالیستی، تبدیل به قانون کشوری شدند.

در این کشورهای سوسیالیستی، زنان ایزه جنسی مردان یا ماشین زایمان محسوب نمی‌شدند. نه قوانین «عفاف» بالای سرشان بود و نه صنعت پورنوگرافی در کمین‌شان. آن‌ها انسان‌هایی با توانایی کاملاً برابر در هر حوزه محسوب می‌شدند. اکنون، هیچ‌یک از این دو کشور سوسیالیستی موجود نیستند. هر دوی آن‌ها توسط نیروهای قدرتمند بورژوازی از درون و بیرون درهم شکستند. اما در همان عمر کوتاه به بشریت نشان دادند که ستم و استثمار، نظم طبیعی و ابدی امور نیست. آن

را می‌توان و باید سرنگون کرد.

واقعیت زنان در جوامع سوسیالیستی را مقایسه کنید با وضع زنان در جامعه ما و در جهان. جمهوری اسلامی، ۳۸ سال پیش تولدش را با حمله به زنان جشن گرفت و در این ۳۸ سال با سرکوب نظامی زنان را وادار به حجاب کرد و قوانین قرون وسطایی شریعت را مانند طناب داری بر گردن زنان انداخت. هیچ زنی در خیابان‌های شهرهای بزرگ ایران و دیگر کشورهای اسلامی بی‌بهره از اذیت و آزار جنسی نیست و تخطی از اصول اسلامی ازدواج، مجازات مرگ دارد. در بسیاری از این کشورها حق سقط جنین وجود خارجی ندارد و با تنبیه‌های سخت مواجه می‌شود. در ایالات متحده آمریکا هر ۱۵ ثانیه یک زن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. یک زن از هر چهار زن دانشجوی کالج در خلال تحصیل مورد تجاوز قرار می‌گیرد و یا به آنان به قصد تجاوز حمله می‌شود. صنعت سکس یکی از سودآورترین صنایع جهان است.

وقتی امروز را با آن «گذشته» مقایسه می‌کنیم احساس می‌کنیم آن «گذشته» در واقع، آینده‌ای بود که امروز در موردش خیال‌پردازی می‌کنیم و جنگیدن برایش به زندگی ما معنا و الهام می‌بخشد. ■

«آتش»

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

رژیم فاشیستی آمریکا در صف نخست جنگ علیه زنان قرار می‌گیرد!

چرا این فاشیست‌های مسیحی آمریکایی و امثال جمهوری اسلامی چنین وجه اشتراکی دارند و سیاست‌هایشان در اساس و ماهیت یکی است هرچند با شکل‌های متفاوت؟ چرا با این‌که آن‌ها با یکدیگر در جنگ و تضاد و تقابل‌اند اما در این زمینه مشترک‌اند؟ گویی در زن‌ستیزی بودن با یکدیگر مسابقه دارند.

در نظام سرمایه‌داری، ستم جنسیتی یک موضوع گذرا و در حاشیه نیست و در این دوره خاص شکل ویژه به خود گرفته است. موجودیت و استحکام همه رژیم‌ها، از ترامپ فاشیست و اسرائیل نژادپرست تا رژیم‌های ارتجاعی اسلامی مانند جمهوری اسلامی و عربستان با ستم بر زن عجین است.

ریشه این ستمگری در نهایت به تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری، یعنی تضاد میان هرچه اجتماعی‌تر شدن تولید با مالکیت خصوصی، برمی‌گردد. به خاطر همین، فقط در یک صورت کاملاً درهم شکسته می‌شود: در صورتی که سرمایه‌داری در همه شکل‌هایش و با هر رونمایی که به خود می‌گیرد، توسط انقلاب کمونیستی نابود شود.

هر فردی و به هر اندازه که به این ستم ننگین علیه نیمی از بشریت تن می‌دهد و علیه آن به مبارزه بر نمی‌خیزد باید بداند که همدست حاکمانی است که چنین جامعه و جهان نکبت‌باری را به وجود آورده‌اند. هر زنی که می‌خواهد زنجیرهای بردگی را پاره کند نیز باید بداند که این مبارزه برای سرنوشت کل بشریت تعیین‌کننده است. کل بشریت در پاره شدن این زنجیرها ذینفع است. بنابراین، باید این مبارزه را با افق‌های بشریت از هر شکل از ستم و استثمار پیش‌ببرد. کمونیسم و برنامه انقلاب کمونیستی تنها راه نجات هیچ‌بودگان جامعه است و زنان هیچ‌بوده‌ترین هیچ‌بودگان هستند. راه‌های رفرمیستی و سیاست‌های «هویتی» در رابطه با ستم بر زنان در همین چارچوب و مناسبات موجود باقی می‌ماند. فقط به دنبال «مطالبات» بودن تمام روابط زن‌ستیزانه حاکم را دست‌خورده باقی خواهد گذاشت.

زنجیرها را بگسلیم، خشم زنان را در خدمت انقلاب رها کنیم! درود بر زنان و مردانی که برای سرنوشت رژیم فاشیستی ترامپ می‌رزمنند! با مبارزه در راه سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی در کنار آنان بایستیم. ■

«آتش»

بازگردند». معاون ترامپ شخصی به نام «مایکل پنس» است. او در حزب «جمهوری‌خواه» عضو جناح بنیادگرایان مسیحی است. این‌ها مانند جمهوری اسلامی، خواهان تبدیل دولت آمریکا به یک دولت دینی هستند و معتقدند قوانین آمریکا باید با «ده فرمان» تورات عجین شود. بی‌جهت نیست که پنس معروف به «طالبان آمریکا» است. او نه تنها ضد سقط جنین است بلکه ضد هرگونه جلوگیری از بارداری است. او حتا با سقط جنین در شرایطی که زندگی زن تهدید می‌شود مخالف است. او به شدت ضد همجنس‌گرایان است و هنگامی که عضو کنگره آمریکا بود سخت تلاش کرد مانع تصویب قانون تنبیه شرکت‌هایی شود که همجنس‌گرایان را استخدام نمی‌کنند. او پشتیبان برنامه‌های ضدعلمی و بی‌رحمانه‌ای بود که از طریق شکنجه دادن همجنس‌گرایان آنان را به اصطلاح «درمان» کنند. هدف این گروه فاشیست که در راس دولت آمریکا نشسته است تبدیل کردن عقاید فاشیستی خود در این زمینه‌ها به «قانون» است و هدف‌شان غیر قانونی کردن سقط جنین در آمریکا است.

امروز، در جمهوری اسلامی شاهد تقویت شکل‌های سنتی و دینی ستم بر زن در کنار شکل‌های «مدرن» آن هستیم. حجاب اجباری، بارداری اجباری، اخلاق اسلامی، «صنعت» پورنوگرافی... همه شکل‌های مختلف برده کردن زنان هستند.

بازار برده فروشی داعش که زنان اسیر را در آن خرید و فروش می‌کنند شکل عریان همان بردگی است که اینان قصد دارند در سطح جامعه و جهان همگانی کنند و از طریق قانون آن را تحمیل کنند. البته، این تلاش‌شان با توفانی از مقاومت و مبارزه روبه‌رو خواهد شد و بهتر است که چنین باشد؛ و پیروزی در این مبارزه مطمئناً پیروزی بزرگی برای زنان جهان خواهد بود. اما در این مبارزه باید سوال‌های بزرگ‌تری را طرح کرد و جواب گرفت.

در برده کردن زنان، دولت جمهوری اسلامی بود. خامنه‌ای در این زمینه طلایه‌دار فاشیست‌های آمریکایی و روسی بوده است. در سال‌های گذشته به‌طور مکرر در وصف اهمیت خانه و خانواده و این‌که وظیفه اصلی زن در خانه است، سخنرانی کرده است. پشت‌بند این سخنان، موج اذیت و آزار خیابانی زنان و اسیدپاشی به «زنان نافرمان» به‌راه افتاد.

خامنه‌ای در شهریور سال ۹۵ فرمان‌های جدیدی در مورد زنان صادر کرد و به روسای قوای سه‌گانه گفت که تقویت و تحکیم خانواده باید بر پایه الگوی اسلامی خانواده و محور قرار دادن خانواده در قوانین و مقررات برای حفظ و ارتقای هویت اسلامی و ملی و صیانت از خانواده باشد و «فرمان» داد که لازم است زنان از اشتغال در بیرون از خانه و از «افکار غربی» در رابطه با اشتغال و برابری جنسی و رشته‌های تحصیلی و مشاغل «ناسازگار» فاصله بگیرند. این‌که برده کردن زنان و تحکیم زنجیرهای اسارت آنان از مشغله‌های مرکزی و هویتی جمهوری اسلامی و «رهبر» آن است، فاجعه‌ای است که زنان و مردان ایران در ۳۸ سال گذشته هر روز تجربه کرده‌اند. پیوستن حکومت آمریکا به «سربازان امام زمان» در بافتن این زنجیرهای بردگی، بر ابعاد فاجعه خواهد افزود.

سیاست‌های فاشیستی ضد زن ترامپ بر فرهنگ نفرت از زن که حریق‌وار در میان مردان در چهارگوشه جهان در حال گسترش است، خواهد دمید. آن دسته از مردان که به خاطر از کف رفتن سلطه‌شان بر زنان احساس خشم و غضب می‌کنند، خواهند دید که اکنون نه فقط از پشتیبانی دین و عرف و سنت محلی و طایفه و عشیره بلکه از پشتوانه یک قدرت جهانی برخوردارند.

ترامپ گفته است اگر زنان به خانه‌هایشان بازگردند، مزد بچه‌داری و خانه‌داری را به آن‌ها پرداخت خواهد کرد. یعنی، برای او اصل این است که زنان «به خانه

ترامپ، رئیس جمهور تازه آمریکا قصد دارد دست جمهوری اسلامی و داعش را در برده کردن زنان از پشت ببندد. همان‌طور که به قدرت رسیدن رژیم اسلام‌گرای فاشیستی در ایران در ۳۸ سال پیش زنان را در شرایط بردگی‌شان فرسنگ‌ها به عقب برد. تحت حاکمیت جهانی رژیم ترامپ که در راس بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی جهان نشسته است، جنگی که علیه زنان در هر گوشه دنیا در جریان است شدیدتر خواهد شد. اگر فکر می‌کنید غلو می‌کنیم به سخنان سانسار تیلور، زن انقلابی کمونیست و فعال کارزار «به نام بشریت تن به یک آمریکایی فاشیست نخواهیم داد» گوش کنید: «صحبت بر سر عقب راندن تدریجی حقوق زنان نیست. رژیم ترامپ می‌خواهد ضربات بی‌رحمانه‌ای بر زنان وارد کند و آنان را مجبور کند در سکوت خفت‌بار بر زخم‌هایشان گریه کنند و گهواره کودکانی را که ناخواسته به دنیا آورده‌اند تکان دهند. مساله این است. بدون ذره‌ای غلو، ترامپ تجسم جنبه و سخنگوی فرهنگ تجاوز، فرهنگ انتقام‌گیری حق‌به‌جانب، فرهنگ تحقیر و خشونت بی‌رحمانه علیه زنان است. او وقیحانه الگویی به مردان می‌دهد که در همه‌جا با زور سلطه از کف‌رفته خود بر زنان را به دست آورند.»

این هجوم جدید علیه زنان فقط شامل آمریکای ترامپ یا جمهوری اسلامی ایران و بازارهای بردگی زنان که داعش به‌راه می‌اندازد نیست، بلکه در کشورهایی مثل روسیه، لهستان، ترکیه نیز با ارائه قوانین جدید و در برخی از آن‌ها به تصویب رساندن این قوانین ضد زن روبه‌رو هستیم. دوما (پارلمان) روسیه در آستانه تصویب قانون کاهش جرم و مجازات مردان متجاوز به زنان است. همه آن‌ها در یک چیز وجه اشتراک دارند: تلاش پیوسته و گسترده برای تحکیم و تشدید بردگی زنان تحت لوای حفظ «خانواده» یا «عفاف» یا «حفاظت از زندگی جنین» و غیره. پیشگام سربلند کردن موج جدید